

سید قطب سلفی نبود، گروه های تکفیری از اندیشه او سوء استفاده می کنند



یکشنبه ۹۶/۲/۱۰ نشستی به همت گروه مطالعات جهان اسلام انجمن مطالعات سیاسی حوزه با عنوان «بازخوانی اندیشه سیاسی سید قطب، با تأکید بر مفاهیم سه گانه بیداری، سلفیت و تکفیر» برگزار گردید. ارائه بحث به عهده حجت الاسلام والمسلمین غریب رضا، رئیس مؤسسه گفت و گوی دینی وحدت بود و دبیری علمی نشست را دکتر عباس عمادی بر عهده داشت. آنچه پیش روست بازخوانی این نشست است که در قالب دیدگاه و نظر استاد غریب رضا درباره اندیشه سیاسی سید قطب منتشر می شود.

ابتدا لازم است به صورت مقدمه، مختصری از اهمیت و جایگاه سید قطب و اندیشه سیاسی وی و تأثیری که آثارش بر تحولات اسلام معاصر، به ویژه در کشورهای عربی داشته، سخن بگویم.

در جهان اسلام در دو سده اخیر، در مواجهه با زوال و انحطاط جوامع اسلامی و عقب ماندگی در برابر تمدن غرب و از طرفی، مسأله تهاجم و سیطره تمدن غرب در جوامع اسلامی، نحله های فکری و سیاسی مختلفی شکل گرفته است. می توان این نحله های فکری را در سه دسته غرب گرایی (المجددون)، عرب گرایی (العربیون) و اسلام گرایی (الاسلامیون) دسته بندی کرد.

در بین جریان اسلام‌گرایی - که برخی به اشتباه آن را بنیادگرایی می‌نامند - تأثیر اندیشه‌های سید قطب چه در حوزه اندیشه سیاسی و چه در حوزه عمل سیاسی قابل تردید نیست.

برای درک اهمیت آثار سید قطب، کافی است نگاهی به ترجمه‌های فارسی آثار او بیندازیم؛ به‌ویژه آثاری که در دوره انقلاب و پیش از آن به‌وسیله انقلابیون ایران ترجمه شده است.

در حوزه عمل سیاسی هم بسیاری از حرکت‌های جهادی شکل گرفته در کشورهای عربی، تحت تأثیر اندیشه‌های او بوده است. گروه‌های جهادی و سایر گروه‌های انقلابی آثار سید قطب، به‌ویژه کتاب «معالم فی الطریق» ایشان را به‌عنوان مانیفست عمل سیاسی خود انتخاب کردند و حتی اصطلاح «قطبی‌گری» را برای نشان‌دادن پیروی از سید قطب ابداع کرده بودند. توجه به همین دو نکته است که ما را به بازخوانی اندیشه‌های سیاسی او وادار می‌کند.

اولین پرسش ما این است که آیا ما اساساً از اندیشه سیاسی او فهم درستی داریم؟ از این جهت این پرسش مهم است که پس از اعدام او تفاسیر مختلفی از وی در اندیشه‌سیاسیون به‌وجود آمد. برخی تلاش کرده‌اند چهره‌ای معتدل و اصلاح‌طلبانه از او نشان دهند؛ مثلاً می‌گویند وی بین جاهلیت و تکفیر تمایز قائل بوده و گفته ما از جامعه صدر اسلام فاصله گرفتیم؛ ولی نه به معنای این‌که همه مسلمان‌های فعلی کافر هستند.

دومین پرسش این است که بعد از دوران سید قطب و در دوران کنونی، گروه‌های جهادی و سلفی‌چقدر از اندیشه‌های او بهره‌گرفته‌اند و اصلاً ارتباطی بین این‌ها وجود دارد یا خیر؟

دیدگاه حجت‌الاسلام والمسلمین غریب‌رضا و پاسخ وی به پرسشهای فوق چنین است:

سید قطب و امام حسین علیه‌السلام

کلام خودم را با عبارت‌هایی از سید قطب درباره امام حسین علیه‌السلام آغاز می‌کنم. او در کتاب «تفسیر فی ظلال القرآن» (در سایه‌سار قرآن) در سوره غافر عبارت‌های بسیار زیبایی در توصیف حضرت اباعبد‌الحسین علیه‌السلام دارد. در تفسیر آیه ۵۱ این سوره، دو معنا از یاری خدا و پیروزی‌ای را

که از طرف خدا برای رسولان و مؤمنان نازل می‌شود، تبیین می‌کند؛ یکی پیروزی دفعی که به چشم دیده می‌شود و دیگری پیروزی‌ای است که در نگاه ساده‌اندیشان و در نگاه سطحی جامعه شکست جلوه می‌کند؛ ولی در واقع یک پیروزی تاریخی است که اثرش در همیشه تاریخ باقی می‌ماند. برای نوع دوم از امام حسین علیه‌السلام و شهادت ایشان مثال می‌زنند: «شهیدی چون حسین در روی زمین نخواهید یافت که بدن‌های انسان‌ها از عشق و محبت برای او لرزان شود و قلب‌ها به عشق او بسوزد.»

از این‌جا پل می‌زنیم به نگاه‌های تقریبی سید قطب و چارچوب فکری او. می‌گویید در نگاه به امام حسین علیه‌السلام، همه یکسان هستند. این شهید پیروز تاریخ، شیعه و غیر شیعه ندارد؛ چه مسلمان باشد چه غیرمسلمان.

پرسش تکفیر در باور سید قطب

سؤال این است که آیا سید قطب یک شخصیت سلفی تکفیری است و آیا زمینه شکل‌گیری گروه‌های تکفیری در کتاب‌های وی وجود دارد؟ یا یک نظریه‌پرداز بیداری تمدنی امت اسلامی است؟ این دو نگاه به سید قطب وجود دارد و من تلاش می‌کنم با مراجعه به کتاب‌های سید قطب، این نگاه‌ها را بازخوانی کنم.

تشابه تاریخی بین سید قطب و دکتر شریعتی

می‌توان تشابهی تاریخی بین سید قطب و مرحوم دکتر شریعتی دید. دکتر شریعتی نظریه‌پرداز انقلاب بود؛ ولی فارغ‌التحصیل حوزه علمیه در علوم دینی، فقیه و مفسر و... نبود. در نحوه پردازش مسیر انقلاب از منظر او و در فهم درون‌دینی‌اش، اشکالات فقهی و تفسیری و کلامی دیده می‌شود؛ ولی باید منصفانه تأکید کرد که خروجی و کارکرد این پروژه فکری، جذب نسل جوان انقلابی به دین و ایجاد امواج تحول‌خواه انقلابی از منظر دین بود.

طبیعتاً وقتی شخصی برای پروژه انقلاب نظریه‌پردازی می‌کند، برای فروریختن نظام فاسد حاکم و بناکردن نظام سیاسی جدید بر آوار نظام سابق، ادبیاتی تهاجمی به‌کارخواهد گرفت و در این سیر نظریه‌پردازی با عبارات متشابهی روبه‌رو خواهیم شد که ممکن است مورد بهره‌برداری پروژه‌های سیاسی دیگری قرار گیرد.

آن‌چه من بین سید قطب و دکتر شریعتی، به‌عنوان تشابه تاریخی می‌بینم، دقیقاً همین مسأله است:

اندیشه‌های این دو متفکر مورد سوءاستفاده و بهره‌برداری پروژه‌های سیاسی خاص شده است؛ دقیقاً همان اتفاقی که مجاهدین خلق درباره شریعتی انجام دادند و ترورها و جنایت‌های خود را به تفکرات شریعتی نسبت دادند؛ همین اتفاق درباره اندیشه‌های سید قطب هم افتاد؛ داعش و سایر گروه‌های تکفیری جنایت‌های خود را به سید قطب نسبت می‌دهند.

روح و محتوای کتاب‌های سید قطب

نوع کتاب‌هایی که سید قطب نوشته و ادبیاتی که بر منظومه فکری او حاکم است را ملاحظه کنید؛ مثلاً کتاب تفسیر «فی ظلال القرآن»؛ چه می‌شود که یک جوان انقلابی شیعه درس‌خوانده مثل رهبر انقلاب، در دوران جوانی خود شیفته این تفکر می‌شود و دو جلد از این کتاب را ترجمه می‌کند؟

ادبیات سید قطب را ببیند. او شخصیتی است هنرمند و دارای لطافت و ابداع هنری. آیا این نوع نگاه‌ها در داعش، جبهه النصره و در جریان‌های تکفیری و در مبانی آن‌ها وجود دارد؟ وقتی کسی با نگاه‌ها و ادبیات سید قطب آشنا شود، می‌بیند که هیچ‌گونه تناسبی بین روح آثار او و ادبیات حاکم بر گروه‌های تکفیری وجود ندارد. کتاب‌های سید قطب هم به لحاظ روح و هم به لحاظ محتوا، با محتوای فکری کتاب‌های داعش، جبهه النصره و سخنان ابوبکر بغدادی، زرقاوی و بقیه نمادهای جبهه تکفیری کاملاً متفاوت است. در هیچ‌کدام از کتاب‌های سید قطب، «تکفیر فقهی» نیامده است. اساساً سید قطب فقیه نبوده تا بخواهد فتوای فقهی صادر کند؛ بلکه یک مفسر بیدارگر تمدنی بوده است.

پروژه تمدنی سید قطب

من برای اثبات مدعای خودم به مقدمه کتاب «معالم فی الطریق» اشاره می‌کنم. سید قطب بعد از این‌که تمدن غرب و نکات مثبت و منفی آن را دیده بود، از نقش اسلام در پیشرفت مادی انسان و ضرورت بازگشت به اسلام برای بازسازی تمدن سخن می‌گوید و تصریح می‌کند که اسلام وظیفه احیای تمدنی دارد و باید نهضت انسانی را رهبری کند. وی معتقد بود امت اسلامی باید رهبری این نهضت تمدنی معاصر را به عهده بگیرد.

او امت را هم تعریف می‌کرد. سید قطب جغرافیا و قومیت را معیار تشکیل‌دهنده امت اسلامی نمی‌دانست؛ بلکه معتقد بود امت‌سازی بر عهده انسان است. وی از ضرورت یک بعثت جدید در امت اسلامی سخن می‌گفت و آرمانش رسیدن به این بود که امت اسلامی، به مقام شاهد بودن بر بقیه امت‌ها نائل شود. به عقیده او،

بین این بعثت و رسیدن به این مقام، باید تلاش و جهادی کبیر را در نظر گرفت و معتقد بود که ما باید هم در حیطة امور مادی و هم در حیطة اعتقادات و سبک زندگی به نوآوری و ابداع برسیم.

سید قطب وقتی از جامعه جاهلی سخن می‌گفت، معیارش جامعه‌ای بود که حاکمیت و تشریح را که حق الهی است، از خدا گرفته و به انسان‌ها سپرده و رابطه انسان را با خداوند قطع کرده است. عباراتی که او در این کتاب آورده، ظهور در تکفیر فقهی ندارد و نمی‌گوید جان و مال و ناموس جامعه جاهلی و یا غیر مسلمان محترم نیست؛ چیزی که کاملاً بر خلاف تفکرات داعش و بقیه جریان‌های تکفیری است.

سید قطب سلفی نبود!

نکته دوم ادعای من - با استناد به کتاب‌های سید قطب - این است که او نه تنها سلفی نیست، بلکه به تشیع و تأثیرپذیری از شیعیان نیز متهم است. ابتدا به جریان‌هایی که در مورد سید به نگاشتن کتاب‌ها و مقالات پرداختند، اشاره می‌کنم. این جریان‌ها را می‌توان به دو دسته مهاجم و مدافع تقسیم کرد. جریان مهاجم بخشی از جریان‌های سنتی حاکمیت‌گرای سلفی وها بی است که در عربستان به جریان جامی معروف است. این جریان در حقیقت واکنشی سیاسی به حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس، بعد از حمله صدام به کویت بود. مبنای شکل‌گیری جریان جامی حمایت از فتوای شیخ ابن باز در حمایت از ورود نیروهای نظامی غربی برای جنگ با صدام بود. فلسفه سیاسی این جریان همان نظریه تحریم انقلاب و اطاعت سیاسی از هر حاکمی است که به قدرت رسید؛ حتی اگر دستورات اسلام را اجرا ننماید.

این جریان به شکل تخصصی با تحزب اسلامی، به ویژه افکار و مبانی سید قطب مبارزه می‌کرد. با ملاحظه تهاجم جریان سلفیت تکفیری علیه سید قطب، فاصله فکری سید را با سلفیت تکفیری می‌توان متوجه شد. آن‌ها همه کتاب‌های سید را خوانده‌اند و هر زاویه‌ای که سید قطب با تفکر «ابن تیمیه» و «محمد بن عبدالوهاب» داشته احصا کردند.

آقای ربیع المدخلی به عنوان یکی از نظریه‌پردازان جدی این جریان کتاب‌ها و مقالات زیادی در نقد سید قطب نگاشته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم:

نظرة سید قطب إلى أصحاب رسول ﷺ؛

العواصم مما فی کتب سیدقطب من القواصم؛

بعض ضلالات سيد قطب؛

سيد قطب هو مصدر تكفير المجتمعات الإسلامية؛

من أصول سيد قطب الباطلة المخالفة لأصول السلف؛

تأكيد ما ورد في مقال أطوار سيد قطب في وحدة الوجود ودفع شبه المعترضين.

پيروان این جریان با مراجعه به کتاب‌ها و دیدگاه‌های سید، او را به گمراهی از سلف صالح متهم می‌کنند؛ لذا امروزه برخی که می‌خواهند سلفی، وهابی و سنتی بودنشان را اثبات کنند، مقاله‌ای علیه سید قطب می‌نویسند.

به برخی از مقالاتی که شخصیت‌ها و نویسندگان دیگر وهابی تحت تأثیر این جریان علیه سید قطب نوشته‌اند اشاره‌ای می‌کنم؛ محور تمامی این نوشته‌ها عبارت «ضلالات سید قطب» است؛ یعنی گمراهی‌های سید قطب از دیدگاه‌های سلفیت :

حقیقة سيد قطب التي يخفيها الإخوان؛

كشف ضلالات سيد قطب الشيخ الرضواني؛

بيان اخطاء سيد قطب و تحذير كبار اهل العلم منه و من كتبها؛

بيان انحرافات سيد قطب بالأدلة الموثقة وردود العلماء على ضلالاته

قطرة من بحر ضلالات سيد قطب؛

من ضلالات سيد قطب في تفسيره؛

مختصر تحذيرات كبار العلماء من سيد قطب؛

وقفات مع ضلالت سید قطب للشیخ طلعت زهران؛

بیان بأخطاء وقع فیها سید قطب عفا ۱ عنه.

یکی از اشکالاتی که این‌ها می‌گیرند، شیوه نگاه سید قطب به صفات خیریه الهی است که بحث کلامی جدی است و وهابیت و اهل حدیث نگاه خاصی به این موضوع دارد؛ سید قطب اهل تأویل است و آن‌ها این را نمی‌پسندند. سید در فلسفه، وحدت وجود را می‌پذیرد و این برای آن‌ها، کفر صریح است.

عدم انطباق تعریف سلفی بر سید قطب

بنا به تعریف مشهور از سلفیت که مبنای آن روایت منسوب به پیامبر است و در کتاب‌های اهل سنت آمده و مبانی فکری و اعتقادی عده‌ای را تشکیل داده، سید قطب سلفی نیست. در این روایت بیان شده است: «بهترین سده‌ها، سده‌ای است که من در آن زندگی می‌کنم؛ سپس افرادی که بعد از آن‌ها می‌آیند و بعد کسانی که بعد از آن‌ها خواهند آمد. بعد از این دوران، هرج و مرج جهان اسلام را فرا خواهد گرفت». سلفی‌ها در تفسیرشان از این روایت می‌گویند مدینه فاضله و جامعه آرمانی، سه قرن ابتدایی اسلام است؛ قرن صحابه، تابعین و تابعین تابعین؛ یعنی کسانی که پیامبر را دیدند و کسانی که صحابه را درک کردند و کسانی که تابعین را درک کردند.

از نظر تفکر سلفیت، این دوره، مدینه فاضله و آرمانی است و به اقوال آن‌ها از نظر فقهی می‌شود استناد کرد. ما معتقدیم این دیدگاه درباره سید قطب صدق نمی‌کند.

البته سلفیت دو معنا دارد؛ یک معنای عام است که بر اساس آن، همه اهل سنت سلفی هستند؛ چون آن‌ها صحابه و تابعین و تابعین تابعین را مرجع فقهی و اعتقادی خودشان می‌دانند؛ اما معنای خاص سلفیت شامل پیروان مکتب ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب است.

بین مکاتب درونی اهل سنت در این که سلفی واقعی کیست اختلاف هست. وهابی‌ها، معتزله و اشاعره و ماتریدیه و عرفا و فلاسفه اهل سنت را تکفیر می‌کنند و می‌گویند ما سلفی حقیقی هستیم. در نقطه مقابل، ادعای اشاعره این است که سلفی واقعی هستند. متصوفین اهل سنت هم خودشان را پیرو واقعی سلف می‌دانند. به هر حال، نه به معنای عام و نه به معنای خاص، سید قطب سلفی نیست؛ چون از بزرگان صحابه انتقادهای جدی کرده است. منتقدان وهابی سید قطب این نوع عبارات او را متأثر از شیعیان می‌دانند.

سید قطب حتی گاهی نگاه محمد بن عبدالوهاب را صریحاً نقد می‌کند. در ادبیات سید قطب آمده که ما باید به دنبال توحید قصور برویم و نه توحید قبور. این که عده‌ای مسلمانان را بر اساس این که می‌گویند این‌ها قبرپرست هستند، به مشرک و موحد تقسیم می‌کنند، مباحث انحرافی است. وظیفه جامعه این است که باید به توحید ربوبیت و بحث تشریح و حاکمیت پردازد و حاکمیت‌ها را به توحید برساند. بنابراین، اساساً منظر محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه را نسبت به توحید و شرک نقد می‌کند. جریانی که سید قطب به راه انداخت، بیشتر به جنبه اجتماعی اسلام و جنبه حاکمیت اسلام تأکید دارد.

عدالت اجتماعی و نقد عملکرد برخی حاکمان

نگاه سید قطب یک نگاه تمدن‌گرا بود که در آن عدالت اجتماعی محوریت داشت؛ بر همین اساس سید قطب از عملکرد بنی‌امیه شدیداً انتقاد می‌کند. دورانی که سید به آن اشاره می‌کند دورانی است که حاکمیت از عدالت اجتماعی فاصله گرفته و گرایش قبیلگی در تقسیم مسؤولیت‌ها اولویت پیدا می‌کند و مقدمه‌ای تاریخی می‌شود برای تبدیل خلافت به نظام پادشاهی ضربه‌زننده به امت اسلامی که در روایات اهل سنت از آن به «ملک عضوض» تعبیر شده است. پادشاهی و اشرافیتی که گویی‌گزننده است و پیکره امت اسلامی را زخم کرده است؛ یعنی خلافت اسلامی تبدیل شد به یک سیستم ضربه‌زننده به بنیان‌های حاکمیت سیاسی در جامعه دینی.

بنابراین یک جریان فکری دامنه‌داری در اهل سنت، به‌ویژه وهابیت علیه سید قطب هست که او را نه تنها از سلفیت خارج می‌دانند؛ بلکه معتقدند از تشیع تأثیر گرفته است!

تعامل وحدت‌گرایان سید قطب با شیعیان

درباره شیوه نفوذ سید در جامعه باید گفت که او بسیار اهل ارتباط و گفت‌وگو بود و سعی می‌کرد با قشرهای مختلف تعامل داشته باشد. در سفر شهید نواب صفوی به مصر، سید قطب با وی دیدار کرد؛ عکس مشهوری هم از آن دیدار به یادگار مانده. سید قطب تعامل خوبی با حوزه‌های علمیه شیعیان داشته است. با آیت‌الله کاشانی هم تعامل خوبی هم داشته است. وقتی سید قطب اعدام شد، چند تن از علمای برجسته ایران و عراق اعلامیه صادر کردند. شخصیتی است که افکارش در جوامع اسلامی بسیار جریان دارد. شاخصه تفکر وی همان ترسیم خط انقلابی اسلامی است. او انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی را در راستای تمدن‌سازی،

نظریه‌پردازی کرد.

«کفر سیاسی» در عبارات سید قطب

باید عبارات انقلابی سید قطب را که برای ایجاد انگیزه جهاد و انقلاب بیان شده، در پرتو محکمت فکری وی و سیاق اندیشه‌ها و شخصیتش تفسیر کرد. اگر سید قطب جامعه دور شده از احکام الهی و پذیرنده سلطه و حاکمیت غیردینی را جامعه جاهلی می‌نامد و می‌گوید این جامعه مسلمان نیست و باید به اسلام برگردد، مسلماً منظورش تکفیر فقهی نبوده؛ به این معنا که حاکمان یا توده‌های چنین جامعه‌ای جان و مال و ناموس‌شان غیرمحترم و حلال باشد؛ چنان‌که داعش چنین ادعایی دارد. همان‌طور که اشاره شد، سید قطب اساساً فقیه نبود و در ادبیات فکری او صدور فتوای فقهی مشاهده نمی‌شود و هیچ‌گاه فتاوی تندی مانند فتاوی گروه‌های تکفیری صادر نکرده است.

فریاد سید قطب تعبیر دیگری از آیه قرآنی «یا ایها الذین آمنوا آمنوا» بود؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایمان خود را تجدید کنید و حاکمیت و فرهنگ عمومی جامعه را به سمت معیارهای اسلام واقعی ارتقا دهید.

اگر به متون دینی اسلام در روایات و آیات هم مراجعه کنیم، می‌بینیم که کفر همیشه در مقابل ایمان به کار نرفته است. در برخی آیات کفر به معنی پوشاندن نعمت الهی و در برخی روایات به معنای فسق است. مثلاً کسی که با تعمد نماز را ترک کند در روایت کافر شمرده است؛ ولی هیچ‌یک از فقهای ما فتوا به کفر تارک الصلاة نداده‌اند؛ بلکه او را فاسق دانسته‌اند و معلوم است که فاسق مسلمان گنه‌کار است.

بنابراین حاکمیت و جامعه‌ای که احکام الهی را در جامعه اجرا نمی‌کند دچار «کفر سیاسی» شده؛ نه «کفر فقهی و اعتقادی»؛ یعنی به طاغوت ایمان آورده است؛ در حالی که باید در بعد سیاسی هم به خدا ایمان آورد.

دو راهبرد عربستان برای ستیز با حزب اسلامی

عربستان تفکرات سید قطب و جریان اخوان المسلمین را خطری بالقوه برای خود می‌دانست و معتقد بود که این نگاه حزب‌گرای اسلامی ممکن است به جریان سیاسی خطرناکی تبدیل بشود و حاکمیتش را تهدید کند؛

بنابراین از دو مسیر به مبارزه با این جریان و به ویژه مخالفت با سید قطب پرداخت: ۱. مبارزه فکری با اسلام سیاسی توسط جریان جامی؛ ۲. نفوذ سیاسی و اعتقادی در تشکیلات اخوان المسلمین.

وقتی اخوانی‌ها به زندان افتادند و سید قطب شهید شد و بحران‌های سیاسی بعد از ترور سادات اتفاق افتاد، عربستان تلاش کرد از این فرصت استفاده کند و اخوانی‌ها را به سمت خودش بکشاند؛ دقیقاً کاری که امروز قطر و ترکیه انجام می‌دهند.

البته حضور اخوانی‌ها و شخصیتی مانند محمد قطب که دنباله‌رو و ترویج‌دهنده اندیشه‌های سید قطب بود، موجب شد جریانی اخوانی هم در عربستان شکل بگیرد؛ ولی این جریان در عربستان از نظر سیاسی کاملاً کنترل شده بود و تنها رقیبی فکری به حساب می‌آمد که فضای عربستان را قدری متنوع می‌کرد. عربستان با این سیاست توانست اخوان المسلمین را لگام بزند و تا رده‌های بالای اخوانی در کشورهای مختلف نفوذ کند. امروز انقسام اخوان المسلمین به دو جریان تقریبی و وحدت‌گرا و تمدنی و جریان سلفی‌زده مشهود است.

قدر متیقن این است که سید قطب و محمد قطب نگاه وهابی و سلفی نداشتند و شخصیت‌هایی بودند که با این نفوذ در بدنه اخوان و یا سوء استفاده تکفیری‌ها از اندیشه‌های انقلابی سید مخالف بودند.

جمع‌بندی

سید به دنبال بیداری اسلامی بود؛ استناد من به طرح و پروژه تمدنی‌اش بود که در مقدمه کتاب «معالم فی الطریق» به آن اشاره کرده است.

برداشت من این است که شخصیت سید قطب، کتاب‌ها، گفتمان و ادبیاتش اساساً با سلفیت تکفیری و گروه‌های تکفیری هیچ تناسبی ندارد. هرچقدر هم گروه‌هایی مثل داعش بخواهند خودشان را به ایشان منتسب کنند، وصله ناچسبی است.

منبع: سایت مباحثات